

# چپ آینده: سرخ، سبز و جمهوری خواه

استوارت وایت

ترجمه‌ی آتنا کامل و ایمان واقفی



چپ آینده: سرخ، سبز و جمهوری خواه

توضیح سایت red pepper: اسقاط پادشاهی فقط یکی از بخش‌های کوچک جمهوری خواهی مدرن است. استوارت وایت،<sup>۱</sup> استاد دانشگاه آکسفورد، در این متن ارزش‌های کلیدی دموکراسی جمهوری خواهانه را برمی‌شمرد و بحث می‌کند که تعهدش به شهروندی مشارکتی و فعال در اشتراک با سیاست‌های سرخ و چپ قرار می‌گیرد. آیا آمیزه‌ای از این گرایش‌ها می‌تواند در سنت رادیکالیسم مسیری رو به فلسفه‌ای جدید، پیش‌رو و فراملی بگشاید؟

\*\*\*

می‌دانیم که رویکرد چپ باید سرخ و سبز باشد؛ سرخ باید باشد از آن حیث که تعهد و تأکید تاریخی خود بر مسئله‌ی برابری<sup>۱</sup> اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را دربرگیرد. سبز باید باشد از آن جهت که بی هیچ لکنتی پای موانع پایداری محیط‌زیستی را به میان کشد. پرسش مناقشه‌برانگیز اما این است که چپ آینده آیا باید جمهوری خواه هم باشد؟

می‌دانیم که جمهوری خواهی، سنتی (یا مجموعه‌ای از سنت‌های) سیاسی با تاریخی طولانی است. از یک منظر چپ‌گرایانه، همه‌ی فرازهای این تاریخ زیبا و بی‌نقص نیست. در سال‌های اخیر اما در محافل و حلقه‌های دانشگاهی، شاهد برآمدن شکل خاصی از جمهوری خواهی دموکراتیک و مدرن هستیم. این چرخش جمهوری خواهانه در محافل آکادمیک، پروژه‌ی جمهوری خواهی را با سلسله‌ای از بحث‌های روز اندیشه‌ی سیاسی گره می‌زند؛ بحث‌هایی مانند دموکراسی مشورتی<sup>۲</sup> و آشکال جدید حقوق مالکیت (بخش زیادی از این ایده‌ها را می‌توانید در طرح پژوهشی اریک اولین رایت<sup>۳</sup> با عنوان «پروژه‌ی یوتوپیا‌های واقعی» در مرکز هاونز دانشگاه ویسکنسین-مدیسنون دنبال کنید).

در کتاب *ساخت جامعه‌ای شهروندمدار* (White & Leighton, ۲۰۰۸)، من و دنیل لیتون برخی از رؤس کلی این رویکرد را شرح و بسط داده‌ایم. آن‌جا اشاره کرده‌ایم

<sup>۱</sup> equality

<sup>۲</sup> Deliberative democracy

<sup>۳</sup> Erik Olin Wright

که این چرخش جمهوری خواهانه می‌کوشد قسمی سیاست جدید مبنی بر «دموکراسی جمهوری خواهانه» را احیا کند.

جلوتر اشاره می‌کنم که دموکراسی جمهوری خواهانه از بسیاری جهات با سیاست سرخ‌سبزی که مجله‌ی Red Pepper دنبال می‌کند همگرایی‌های قابل توجهی دارد. توجه بر ایده‌ی جمهوری خواهی می‌تواند سیاست سرخ‌سبز را نیز به درکی عمیق‌تر و غنی‌تر از ارزش‌های بنیادین‌اش نائل کند. به باور من دست‌وپنجه نرم کردن با رویکردهای جمهوری خواهانه، می‌تواند زمینه را برای غنی‌تر شدن سیاست سرخ‌سبز فراهم کند. به‌همین شکل، سیاست سرخ‌سبز هم آموزه‌هایی برای جمهوری خواهان در خورجین دارد.

### دموکراسی جمهوری خواهانه چیست؟

واژه‌ی جمهوری خواهی همواره با سوءتعبیرهای بی‌شماری است. اجازه دهید این جا معنای مورد نظرم را روشن کنم: جمهوری خواهی فقط به‌معنای مقابله با سنت پادشاهی نیست. به‌هیچ‌وجه نباید اولین چیزی که با جمهوری خواهی به ذهن‌مان می‌آید این باشد. در احمقانه و غیراخلاقی بودن سنت پادشاهی بحثی نیست. اما جمهوری خواهان متأخر هم‌وغم‌شان را اسقاط پادشاهی نگذاشته‌اند. باید به اصول و ارزش‌های بنیادی‌تر جمهوری خواهان نظر بیفکنیم (ارزش‌هایی که دگرگونی اجتماعی را در عرصه‌ی پهن‌دامن‌تر و عمیق‌تری می‌نگرد). در نگاه من دموکراسی جمهوری خواهانه بر پنج ارزش بنیادین قائم است:

۱- **حاکمیت مردمی:**<sup>۴</sup> نخستین مسئله‌ی دموکراسی جمهوری خواهانه خاستگاه اقتدار<sup>۵</sup> است. مشروعیت اقتدار از کجا می‌آید؟ حق اعمال اقتدار با چه کسانی است؟ پاسخ از این قرار است: «ما، مردم». قانون‌گذار نهایی، مسئول نهایی قانون و رفاه جامعه باید خود مردم باشند. دموکراسی‌های سرمایه‌دارانه‌ی فعلی هم البته این اصل را قبول دارند. اما مسئله این است که آیا می‌توانند یا اصلاً می‌خواهند این اصل را پیاده کنند یا

<sup>۴</sup> Popular sovereignty

<sup>۵</sup> Authority

خیر. در بریتانیا این اصل محل بحث و فحص بسیاری شده است: همان گونه که این مک‌لین<sup>۶</sup> در کتابش درباب قانون اساسی بریتانیا توضیح می‌دهد، حقوق دانان نظام مشروطه‌ی بریتانیا همچنان پارلمان را حاکم می‌دانند (McLean, ۲۰۰۹). این که یک مجلس و یک مقام از پارلمان بریتانیا انتسابی است (یعنی مجلس اعیان و مقام پادشاه)، نشان‌دهنده‌ی این است که هنوز اصل حاکمیت مردم مناقشه‌خیز است.

۲- **خیر جمعی:** مشروعیت نزد جمهوری خواهان فقط به این که چه کسی اعمال اقتدار می‌کند، گره نخورده است. بلکه اهداف و نتایج این اعمال اقتدار نیز تعیین‌کننده‌ی مشروعیت نظام حاکم است. منافع چون امنیت، آزادی و فرصت‌های اقتصادی بین تمام شهروندان مشترک و برای ایشان منافع مبنایی به شمار می‌روند و مردم باید بتوانند قدرت‌شان را به کار بیندازند تا قوانین را در راستای این منافع وضع کنند. این منافع برای هر یک از شهروندان به یک میزان بالارزش‌اند. چنین فهمی، مدرن کردن این گزاره‌ی ارسطویی است که دولتی مشروع است که نه برای منافع گروه یا قشری خاصی که برای خیر جمعی تمام شهروندان بکوشد.

۳- **آزادی:** بخشی از این خیر جمعی در عین حال چیزی جز منفعت مشترک و عاجل شهروندان برای آزادی شخصی نیست. ژان ژاک روسو در رساله‌ی *خاستگاه نابرابری* می‌گوید «هیچ چیز بدتر از آن نیست که در رابطه‌ی میان دو انسان، یکی خود را زیر دین و تحت لطف دیگری بیابد» (Rousseau, ۱۹۸۴). به همین شکل باید همراه با فیلیپ پتیت<sup>۷</sup> که آزادی را به «عدم سلطه» تعبیر می‌کند، آزادی را وضعیتی دانست که در آن هیچ فردی «زیر دین و لطف فرد دیگری نیست» (Pettit, ۱۹۹۷; Skinner, ۱۹۹۸). از این رو برای حفظ آزادی شهروندان باید هر شکلی از قدرت خودسرانه‌ی دولت را نفی کنند: قدرتی که به دولت اجازه می‌دهد هر کجا دلش خواست، بنابر صلاحیت خود و بدون مانعی مناسب دخالت کند. از سوی دیگر شهروندان باید

<sup>۶</sup> Iain McLean

<sup>۷</sup> Philip Pettit

بتوانند به اتکای قدرت حاکم‌شان برای جلوگیری از شکل‌گیری سلطه در دیگر ساحات جامعه (در محل کار یا در خانواده) قانون‌گذاری و نهادسازی کنند.

**۴- برابری اقتصادی:** تلاش برای خیر جمعی کاهش نابرابری اقتصادی را می‌طلبد. همان‌طور که روسو می‌گوید «وضع اجتماعی [برعکس وضع طبیعی] تنها زمانی می‌تواند برای همگان مطلوب باشد که تک‌تک آحاد جامعه میزان مطمئنی از دارایی را در اختیار داشته باشند و هیچ کس بیش از اندازه دارا نباشد» (Rousseau, ۱۹۹۴). این نگاه را البته نباید چیزی جدا از تعهد به آزادی بدانیم: وقتی فرودستان اقتصادی به فرادستان اقتصادی (ثروتمندان) متکی شوند، آن‌گاه فرادستان از این مزیت برای اعمال قدرت و مداخله در زندگی فرودستان بنابر اراده‌ی خود استفاده می‌کنند. همچنین لزوم برابری اقتصادی ایفای تعهد به حاکمیت مردمی نیز هست. نابرابری اقتصادی می‌تواند به سادگی به نابرابری در تأثیرگذاری بر حیات جمعی منجر شود و اساس دموکراتیک حاکمیت مردمی را تحت‌شعاع قرار دهد. فرصت اقتصادی به نوبه‌ی خود عنصر مهمی از خیر جمعی به شمار می‌رود. اگر سازوکار جامعه در نهایت سر از نابرابری وحشتناک ثروت و درآمد درآورد، آن‌گاه می‌توان پرسید که این چه نوع خیر جمعی‌ست که فرصت اقتصادی را گسترش نمی‌دهد؟

**۵- مشارکت و فضیلت مدنی:** در نگاه جمهوری خواهانه، شهروندبودن به معنای صرفاً بهره‌مندبودن از شأن حقوقی و قانونی نیست. به قسمی شخصیت اخلاقی مشخص نیاز هست. به این معنی که درک و فهمی از خیر جمعی جامعه وجود دارد و تمایلی برای عمل کردن به منظور ارتقای آن. همان‌طور که روسو می‌گوید، اگر چنین تعهدی در کار نباشد، جمهوری در چنگال منافع قشر معدودی از قدرتمندان گرفتار می‌آید و فاسد می‌شود.

### سرمایه‌داری، سوسیالیسم یا ...؟

این بحث‌ها البته تا حدی انتزاعی بوده‌اند (البته چنین انتظاری هم از رویکردهای فلسفه‌ی سیاسی می‌رود که انتزاعی باشند). با این حال اگر به برخی دلالت‌های نهادی دموکراسی جمهوری خواهانه نظر بیندازیم، می‌توانیم درکی انضمامی‌تر از این‌که

دموکراسی جمهوری خواهانه چیست به دست بیاوریم. به طور مشخص، اجازه دهید برویم سراغ یکی از چالش برانگیزترین مواجهات سیاسی عصر مدرن و ربط دموکراسی جمهوری خواهانه را با این مواجهه نشان دهیم: مواجهه میان سرمایه داری و سوسیالیسم. اگر با این فرض من همراه باشید که جامعه‌ی سرمایه دارانه سه ویژگی اصلی دارد: (۱) تخصیص منابع بر اساس الزامات بازار (۲) مالکیت خصوصی دارایی‌ها و (۳) نابرابری چشمگیر در مالکیت دارایی‌ها، آن‌گاه دموکراسی جمهوری خواهانه با ویژگی سوم مشکل حیاتی دارد. همان‌طور که بالاتر گفتیم، افزایش فزاینده‌ی نابرابری ثروت برابری سیاسی و آزادی شخصی را به مخاطره می‌اندازد. به بیان دیگر می‌توان نشان داد در چنین جامعه‌ای خیر جمعی به محاق می‌رود؛ خیر جمعی‌ای که ضروری جمهوری‌ای راستین است. در جامعه‌ای آکنده از نابرابری، پافشاری بر خیر جمعی کاری نمی‌کند جز آن‌که در هیئت یک ایدئولوژی، تضاد منافع برآمده از نابرابری ثروت را مبهم و ناپیدا سازد. از این حیث دموکراسی جمهوری خواهانه تا اندازه‌ای نقد سوسیالیستی به سرمایه داری را بازتاب می‌دهد. در واقع همان‌طور که فیلیپ پتیت گفته است، نقد سوسیالیستی به سرمایه داری در بسیاری از مواقع از ایده‌های مبنایی جمهوری خواهی بهره می‌برد. در قلب سوسیالیسم اعتراض به آنچه که می‌توان شرایط پرولتاریایی نامید، قرار دارد: شرایطی که فقط ناظر به فقر نیست، بلکه ناظر است به وابستگی و منقاد شدن به اراده‌ی یک کارفرما. اندیشمندان سوسیالیست بارها این نکته را گوشزد کرده‌اند که کاهش نابرابری‌ها بر کاهش وابستگی و متعاقب آن افزایش آزادی تأثیر می‌گذارد. بنا به قول آر اچ تاوونی<sup>۸</sup> آزادی «مستلزم رهاشدن فرد از وابستگی به اقتداری است که در اعمالش خودسرانه پیش می‌رود» (Tawney, ۱۹۶۴).

حالا اجازه دهید چند کلامی راجع به سوسیالیسم بگوییم. ویژگی‌های اصلی سوسیالیسم‌های مطرح قرن بیستم (که البته انتقادهای فراوانی به سوسیالیسم بودن آن‌ها شده است) را می‌توان به این ترتیب فهرست کرد: الف) تصدی‌گری دولتی اقتصاد بر مبنای ب) مالکیت عمومی (دولتی) دارایی‌های مولد. اگر سوسیالیسم را با چنین

<sup>۸</sup> R H Tawney

ویژگی‌هایی تعریف کنیم، دموکراسی جمهوری خواهانه با آن مسئله‌دار می‌شود. ترس از این است که چنین سیستمی نابرابری‌های خود را در کنترل بر ابزار تولید به وجود خواهد آورد و در نتیجه وابستگی و انقیاد نه شبیه به سیستم سرمایه‌دارانه، بلکه از آن نیز بدتر، به بار خواهد آمد. همین نگرانی باعث شده بسیاری از جریان‌ات چپ (آنارشویست‌ها، سندیکالیست‌ها، سوسیالیست‌های صنفی، بخشی از جریان‌ات چپ نوپی که در دهه‌های ۵۰ تا ۷۰ ظهور کردند) به فکر الگوی دیگری از سوسیالیسم باشند.

نگرانی مرتبط جمهوری خواهی نیز این است که این همه تأکید اندیشه‌ی سوسیالیستی در اولویت‌بخشیدن به فرایندهای اقتصادی، به نادیده گرفتن مسائل بنیادین و دائمی مرتبط با قدرت سیاسی ختم شود. حتی اگر صاحبان قدرت افرادی پاک‌طینت باشند و نیت خیر داشته باشند، تا وقتی ما آزاد نباشیم تصمیمات آن‌ها را به صورت مؤثری به نقد و بحث کشیم حرف زدن از آزادی بی‌معناست. در غیاب چنین نقد و بحث مؤثری، محتمل‌ترین چیزی که در انتظارمان است، اراده‌ی سوءاستفاده‌گر خواهد بود. برخی تجربیات سوسیالیستی از جمله تجربه‌ی بلشویک‌ها اهمیت و حیاتی‌بودن چنین نگرانی‌هایی را اثبات می‌کند. تجربه‌ی مارکسیسم-لنینیسم گواهی‌ست بر سرنوشت ناامیدکننده‌ی سوسیالیسمی که از عقل سلیم جمهوری خواهی<sup>۹</sup> به‌تمامی بریده است. وقتی می‌بینم چطور بعضی از رفقای سوسیالیست تک‌تک رفتارهای اقتدارگرایانه‌ی هوگو چاوز را توجیه می‌کنند، دیگر نمی‌توانم با اطمینان بگویم که همه‌ی ما اهمیت عقل سلیم جمهوری خواهی را دریافته‌ایم. رویکردهای سوسیالیستی برای اینکه بتواند جلوی خطر بالقوه‌ی دولت‌گرایی (statism) و اقتدارگرایی را بگیرند ناگزیر از خوش‌آمدگویی به جمهوری خواهی‌اند.

حالا که دموکراسی جمهوری خواهانه هم منتقد سرمایه‌داری است و هم منتقد مدل‌های قبلی سوسیالیسم، آیا به این معناست که نوعی سوسیال‌دموکراسی است؟ سوسیال‌دموکراسی‌ای که به نحوی آشتی میان دو نظام متضاد بود.

پاسخ هم خیر است و هم آری. آری از آن جهت که دموکراسی جمهوری خواهانه خواهان آن شکل از اقتصادی نیست که در آن بازار و مالکیت خصوصی ملغا شود. خیر

<sup>۹</sup> Republican common sense

از آن جهت که دموکراسی خواهانه برخی تعهدات نهادی‌ای را دارد که چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی متفاوت از آن سوسیال دموکراسی‌ای است که بعد از جنگ جهانی دوم در بریتانیا و دیگر کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته پا گرفت. همین امر دموکراسی خواهانه را به ایده‌های سرخ-سبزی که اخیراً اقبال یافته است نزدیک می‌کند.

## بحث درباره‌ی مالکیت

سوسیال دموکراسی پس‌جنگ (جهانی دوم) در عمل بحث و جدل‌هایی را که حول مسئله‌ی مالکیت بر ثروت (در مقابل مالکیت بر درآمد) وجود داشت تاحدی فرونشاند. در این نظام الگوی سنتی نظام سوسیالیستی مبنی بر ملی کردن صنایع بزرگ کنار گذاشته شد. دموکراسی خواهانه باری دیگر مسئله‌ی مالکیت را روی میز می‌گذارد.

اول آن که دموکراسی خواهانه به موضوع توزیع ثروت (و نه فقط درآمد) حساس است. چراکه توزیع گسترده‌تر ثروت عنصری حیاتی برای آزادی همگان است. اگر افراد دارایی‌ای از آن خود نداشته باشند، برای تأمین مایحتاج خود چاره‌ای ندارند جز تکیه بر دیگران (کارفرما، صاحب‌کار، خانواده، همسر). ولی وقتی برای خود دارایی‌ای داشته باشند، قدرت حیاتی چانه‌زنی دارند. نیازی نیست که برای این شغل یا آن شغل به هر دری بزنند، چون دست‌کم در کوتاه‌مدت می‌توانند از دارایی خود بخورند. به همین شکل، داشتن دارایی مستقلاً مبنایی برای شهروندی فعال است.

یکی از مثال‌هایی که برای این رویکرد جمهوری خواهانه می‌شود زد پیشنهاد ارث شهروندی است: طرحی که تحت آن همه‌ی شهروندان در موعد مقرر از سرمایه‌ای بهره‌مند می‌شوند. ریشه‌ی این ایده را می‌توان در کارهای نسل اول جمهوری خواهان ردیابی کرد. توماس پین در طرح «عدالت کشاورزی»<sup>۱</sup> که در سال ۱۷۹۷ منتشر شد از چنین ایده‌ای سخن می‌گوید (Paine, ۱۹۸۷). یا یکی دیگر از ایده‌های شبیه به این طرح «مستمری شهروندی» است: پرداخت مستمری عمومی به تمام شهروندان فارغ از این که می‌خواهند یا نمی‌خواهند کار کنند. شماری از جمهوری خواهان نسل



جدید از ایده‌ی مستمری شهروندی به‌خاطر امکانی که در رهاکردن افراد از سلطه‌ی بازار و بسترسازی برای فعالیت مدنی ایجاد می‌کند دفاع کرده‌اند ( Raventos, ۲۰۰۷).

روی دیگر سکه‌ی چنین طرح‌هایی مالیات عادلانه بر ثروت است. در نگاه توماس پین طرح ارث شهروندی را می‌توان به پشتوانه‌ی مالیات بر ارث انجام داد. بسیاری از جمهوری‌خواهان سوسیالیست قرن نوزدهمی مثل صحاف‌چارتیست ویلیام جیمز لینتون<sup>۱۰</sup> هم‌راستا با توماس پین منابع طبیعی را متعلق به مردم می‌دانستند. به اعتقاد لینتون اجاره‌بهای زمین باید به خزانه‌ی دولت واریز شود تا با آن بتوان نظام آموزش همگانی رایگان و اعتبارات کم‌بهره برای ایجاد اشتغال ایجاد کرد. این به‌واقع یکی از راه‌هایی است که می‌توان با ملّی کردن ارزش منابع طبیعی (مثلاً با مالیات بر ارزش زمین) اعتبار لازم برای برنامه‌ی ارث/درآمد شهروندی را تأمین کرد.

اما مسئله فقط نحوه‌ی توزیع ثروت (و دعوی بازده ثروت) نیست، بلکه شیوه‌ی کنترل سرمایه‌گذاری ثروت نیز مهم است. مثلاً وقتی سرمایه‌داری معاصر در برخی حوزه‌ها از مالکیت عمومی حمایت می‌کند، این به‌هیچ‌وجه به‌معنای کنترل عمومی نیست. همین حالا ما در میانه‌ی رکودی اقتصادی هستیم که ریشه در وام‌های بی‌حساب کتابی دارد که نهادهای مالی به این و آن می‌دهند. امروزه بخش بزرگی از ثروتی که در بازارهای مالی در گردش است، در دست سرمایه‌گذارانی مانند صندوق‌های بازنشستگی است که دارایی خود را از دست‌رنج میلیون‌ها کارگر به‌دست آورده‌اند. اما این کارگران کوچک‌ترین نظارت و کنترلی بر نحوه‌ی هزینه‌کرد این صندوق‌ها ندارند. سرمایه‌گذاری‌های صندوق‌های بازنشستگی به نحوی در بازارها به‌جریان می‌افتد که زمینه‌ساز بحران‌های مالی‌ای می‌شود که در چند سال اخیر شاهدش هستیم. بعد هزینه‌ی این بحران‌ها با اخراج همان کارگرانی پرداخت می‌شود که دست‌رنج‌شان صندوق‌های بازنشستگی را پرور کرده است. بنا به قول روبین بلک‌برن سرمایه‌داری متأخر کارگران را از پس‌انداز خود بیگانه کرده است: پس‌انداز کارگران ماهیتی مستقل

<sup>۱۰</sup> William James Linton

از دست‌رنج‌شان یافته‌است؛ پس اندازه‌ها اکنون برای کسب سود درون بازارهایی به جریان می‌افتد که نهایتاً ممکن است به ضرر خود کارگران شود (Blackburn, ۲۰۰۲).

اگر بخواهیم این وضعیت را از منظر جمهوری خواهانه بنگریم، همان مورد قدیمی را به ذهن متبادر می‌کند که عده‌ای قدرتی زیاد به‌دست آورده‌اند بدون آن که پاسخ‌گو باشند. این وضعیت باعث می‌شود کسانی که از قدرت بی‌بهره‌اند چشم‌شان به تصمیمات عده‌ای قلیل از قدرتمندان باشد و التماس دعا داشته باشند. برای همین سیاست دموکراتیک جمهوری خواهانه از دموکراتیک کردن نحوه‌ی اداره‌ی صندوق‌های بازنشستگی دفاع می‌کند.

موضوع کنترل صندوق‌های مالی البته فقط محدود به مسئله‌ی دموکراسی نمی‌شود. قدرتی که بتواند سرمایه‌گذاری‌ها را هدایت و جهت‌دهی کند، به‌لحاظ استراتژیک اهمیت کلیدی برای جامعه دارد. قدرت سرمایه و یا تهدید به خروج سرمایه در کشورهای سرمایه‌داری، دولت را در موقعیت ضعیفی قرار داده است. برای همین یکی از ارکان سیاست‌گذاری دموکراتیک واقعی به دست گرفتن کنترل جریان‌های سرمایه‌گذاری و به کنترل مردمی درآوردن آن است (Cohen, ۱۹۸۹).

البته منظور به‌هیچ‌وجه این نیست که کنترل سرمایه‌گذاری را به دولت مرکزی واگذاریم (دموکراسی جمهوری خواه این کار را مخاطره‌آمیز می‌داند). بلکه منظور نوعی از کنترل است که بلک‌برن «سوسیالیسم پیچیده»<sup>۱۱</sup> می‌نامد: افزایش کنترل شهروندی بر روند سرمایه‌گذاری می‌تواند از درون خود جامعه اعمال شود. اول اینکه می‌توان نهادهای سرمایه‌گذاری‌ای مثل صندوق‌های بازنشستگی را در قبال کسانی که در این صندوق پس‌انداز کرده‌اند بیشتر پاسخ‌گو کرد. دوم همانطور که روبین بلک‌برن می‌گوید، دولت می‌تواند شرکت‌ها را مشمول مالیات بر سرمایه و برای مدت مشخصی مجبور به صدور سهام جدید کند تا از این طریق هزینه‌ی صندوق‌های اجتماعی تأمین شود (Blackburn, ۲۰۰۹). می‌شود اداره‌ی این صندوق‌های اجتماعی را به تراست‌هایی متشکل از اتحادیه‌ها و انجمن‌های محلی سپرد. طرحی که اخیراً موریس گلس‌من

<sup>۱۱</sup> Complex socialism

درباره‌ی تخصیص بخشی از سرمایه‌ی بازپرداخت کمک‌های مالی بانک‌ها به صندوق‌های اجتماعی محلی و مردمی داده است، در همین راستاست (Glasman, ۲۰۱۰).

## دموکراسی مشارکتی

دومین تفاوت دموکراسی جمهوری خواهانه با سوسیال دموکراسی پساجنگ در توجه به جامعه‌ی مدنی فعال و نقش آن در مدیریت بخش قابل توجهی از دارایی‌های جامعه است. برای توضیح این تفاوت باید به مفهوم شهروندی و ماهیت آن بازگردیم. پس از جنگ جهانی دوم، در اغلب مواقع سوسیال دموکراسی تنها به شکل نسبتاً منفعلی از شهروندی باور داشت (و حتی آن را تشویق می‌کرد). برای آن‌ها از منظر سیاسی شهروند فعال کسی بود که در رأی‌گیری‌های انتخاباتی مشارکت می‌کرد. سوسیال دموکرات‌هایی مثل تونی کراسلند<sup>۱۲</sup> مشارکت را چیزی جز رأی دادن نمی‌فهمیدند (چون مردم در زندگی شخصی‌شان هزار و یک گیر و گرفتاری دارند) و بیش از آن را حتی خطرناک می‌دانستند (چون مردم عادی تجربه و دانش کافی ندارند و به قول داگلاس جی «کت و سلواری‌های مجلس بهتر از باقی می‌دانند اوضاع از چه قرار است»).

یکی از خدمات چپ جدید نقد چنین درکی از مشارکت و مطرح کردن ایده‌ی مشارکت فعالانه‌تر بود. دموکراسی جمهوری خواهانه می‌کوشد این نگاه چپ نو را بازیابی کند و بسط دهد.

دست کم سه دلیل برای اهمیت مشارکت وجود دارد. اولین دلیل به اهمیت اطلاع‌یابی از جامعه برمی‌گردد. اگر می‌خواهیم سیاست‌گذاری عمومی مؤثری داشته باشیم باید نیازها و اقتضائات محلی را در نظر بگیریم. هیلاری وین‌رایت نشان داده است که مشارکت مردمی در تدوین سیاست‌ها می‌تواند باعث در اختیار گرفتن اطلاعات و متعاقباً اثرگذاری بیشتر سیاست‌ها می‌شود (Wainwright, ۲۰۰۳). اطلاع ناقص

<sup>۱۲</sup> Tony Crosland: سیاست‌مدار سوسیال دموکرات حزب کارگر انگلیس.

به این منجر می‌شود که دولت فرایند تصمیم‌گیری را به بخش‌های پایین‌تر تفویض و شهروندان بیشتری را درگیر رویه‌های تصمیم‌گیری کند.

دومین دلیل، تأثیرات آموزشی مهم آن است. الکسی دوتوکویل می‌گوید ماهیت جوامع مدرن حرکت به سمت «فردگرایی» است: افراد زندگی و مسائل عمومی را فراموش و توجه‌شان را مصروف‌آشنایان و خویشاوندان نزدیک خود می‌کنند. دوتوکویل به‌درستی نگران این است که چنین فردگرایی‌ای در نهایت منتهی به تحت‌الشعاع قرار گرفتن آزادی می‌شود: مردم می‌نشینند در خانه‌هایشان و حساب دو دو تا چهارتای خودشان را می‌کنند در حالی که از آن طرف دولت در حال قلمروگشایی بیشتر و فزون کردن قدرت خویش است (احتمالاً چیزی شبیه به تصویر چپ جدید بریتانیا). در این شرایط جامعه چگونه می‌تواند اراده‌ای جمعی برای رویارویی با مخاطراتی همچون تغییرات آب‌وهوایی شکل دهد؟

دوتوکویل در ادامه یکی از راه‌های مقابله با چنین فردگرایی‌ای را قوام بخشیدن به نوعی ساختار سیاسی می‌داند که مردم را به‌سوی مشارکت در تصمیمات جمعی و زندگی اجتماعی سوق دهد. بنا به استدلال او این امر حس وابستگی متقابل و میل به توجه به علایق و منافع دیگران را تقویت می‌کند. اگر بخواهیم از واژگان جمهوری خواهانه استفاده کنیم، مشارکت از این رهگذر می‌تواند بذر فضائل مدنی را که برای رسیدن به جامعه‌ای عادلانه (و پایدار) حیاتی‌ست سیراب کند. این نگاه نه تنها برای بحث‌های کلاسیک پیرامون حکمرانی‌های محلی صادق است بلکه برای طیف وسیعی از بحث‌های اخیر با موضوع «نوآوری‌های دموکراتیک» در سیاست‌گذاری و نقد اجتماعی نیز کارآیی دارد (Smith: ۲۰۰۹; Fung & Wright, eds, ۲۰۰۳).

سومین دلیلی که مشارکت را پراهمیت می‌کند، مسئله‌ی اثرات قدرت است. افزایش مشارکت مردمی در حیات سیاسی می‌تواند تعادل قدرت در جامعه را نیز تغییر دهد. اگر بخواهیم کمی بی‌پروا بگوییم، «قدرت مردم» می‌تواند عاملی در برابر قدرت پول باشد. آنچه برای دموکرات‌های جمهوری خواه می‌تواند جالب باشد، ظهور جنبش‌های شهروندمداری مثل جنبش «شهروندان لندن» است که توسط خود مردم سازماندهی می‌شود و گروه‌های مختلفی را مثل انجمن‌های کلیسایی، اتحادیه‌ها و دیگر سازمان‌های

مردمی برای شکل دادن به کمپین‌هایی مثل «دستمزد آبرومند» و «برخورد مناسب با مهاجران» بسیج می‌کند. «کمپین آب‌وهوایی» و «جنبش تغییر شهرها»<sup>۱۳</sup> از دیگر نمونه‌های فعالیت شهروندی است که با تکیه بر اهداف محیط‌زیستی، مورد توجه دموکراسی جمهوری خواهانه است. قوت و ضعف چنین فعالیت‌های شهروندی‌ای، آموزه‌هایی که برای یکدیگر می‌توانند داشته باشند و همکاری‌های متقابل برای تقویت کمپین‌هایشان، آن چیزی است که دموکراسی جمهوری خواهانه بر آن تأکید می‌کند.

## آزادی‌های اساسی

سومین نقطه‌ی تفاوت میان دموکراسی جمهوری خواه و سوسیال‌دموکراسی همان چیزی است که به پیروی از جان رالز، آزادی‌های اساسی می‌خوانیم: آزادی آگاهی، عقیده، بیان و پیوستن، امنیت فردی در برابر رویه‌های قانونی. آزادی‌های بنیادین دست‌کم از دو منظر حیاتی‌اند: محدود کردن قدرت خودسرانه و محافظت کردن از فضایی برای فعالیت و مشارکت مؤثر شهروندی. تفاوتی که این‌جا وجود دارد البته بیشتر از جنس تأکید و توجه است. سوسیال‌دموکرات‌ها هم البته بر ارزش آزادی‌های مدنی تأکید دارند، اما تعهد و توجه‌شان، دست‌کم در مورد حزب کارگر انگلیس، ضعیف بوده و چنگی به دل نمی‌زند. حزب کارگر نو که دیگر آشکارا بی‌توجهی‌اش را به این موضوع نشان داده است.

برای نمونه به وضعیت آزادی اعتراض در دورانی که حزب کارگر نو قدرت را در دست داشت نگاه کنیم. سال پیش حادثه‌ی تاسف‌برانگیز «محاصره‌ی مردم توسط پلیس»<sup>۱۴</sup> را داشتیم. همچنین در اعتراضاتی که علیه برگزاری کنفرانس گروه ۲۰ (G۲۰) رخ داد، شاهد خشونت غیر قابل‌انتظاری از سوی نیروهای پلیس بودیم. به این‌ها اضافه کنید دستگیری‌های پیشگیرانه‌ای را که نیروهای نظامی علیه تظاهرات مسالمت‌آمیز محیط‌زیستی‌ها به کار بردند. جدا از این‌ها جدیداً افشا شده است که

<sup>۱۳</sup> Transition Towns movement

<sup>۱۴</sup> Kettling

دستگاه‌های انتظامی (ACPO) در حال تشکیل پایگاه داده‌ای است از چهره‌های افرادی که «فراطبی‌های داخلی» می‌خوانند. چیزی که در هیچ جای قانون نامی از آن نیامده، اما احتمالاً تصاویر تمام کسانی که یکبار روزنامه Red Pepper را خوانده‌اند نیز در این پایگاه ذخیره شده است.

آلن جانسون وزیر کشور وقت حزب کارگر در پاسخ به پرسشی که عملکرد ACPO را نقد می‌کرد می‌گوید که او چنین درخواستی از پلیس نداشته است که چهره‌ی شهروندان را ثبت و ضبط کند، اما کاری هم به کار پلیس ندارد. چه چیز بهتر از این می‌تواند بی‌تفاوتی دولت را به بنیادی‌ترین آزادی‌های مدنی و پایه‌ای‌ترین ستون‌های جمهوری خواهی عیان کند؟ از زاویه‌ی جمهوری خواهانه، ACPO شرّ اعظم است: سازمانی که هرگاه اراده کند می‌تواند قدرتی دهشتناک اعمال کند بدون آن که خود را در پیشگاه عموم پاسخ‌گو بداند؛ درست همان قدرت خودسرانه و سلطنتی‌ای که مورد نقد و مذمت جمهوری خواهان کلاسیک بود.

جمهوری خواهان دموکرات به اهمیت کنش مستقیم بدون خشونت و نقش آن در آگاه‌سازی عمومی نسبت به مسائل اخلاقی پایه‌ای باور دارند. کنش مستقیم ابزاری حیاتی برای مباحثه و مذاکره‌ی دموکراتیک است؛ ابزاری برای آگاه کردن شهروندان از مسئولیت‌های‌شان. قانون و سیاست‌های پلیسی باید به‌جای سرکوب چنین کنش‌هایی راه را برای آن باز نگه دارد.

## آیا جمهوری خواهی می‌تواند جهانی شود؟

تا این‌جا به برخی از شیوه‌هایی اشاره کردم که سیاست سرخ-سبز با فلسفه‌ی دموکراسی جمهوری خواهانه قرین می‌شود و می‌تواند از آن بیاموزد. اما مهم است که برخی محدودیت‌های احتمالی دیدگاه جمهوری خواهان و شیوه‌های آموزنده‌ی سیاست سرخ-سبز برای جمهوری خواهان را نیز لحاظ کنیم. در ادامه من فقط به یکی از دشواری‌ها اشاره می‌کنم.

مفهوم «شهروند» پروژه‌ی محوری جمهوری خواهان است. اما چه کسی می‌تواند شهروند باشد؟ جمهوری خواهان کلاسیک معمولاً شهروندی را خیلی خاص و محدود

تعریف می‌کنند. شهروندان اغلب مردان سفید صاحب‌سرمایه در دولت‌شهرهای مشخصی بودند. ایده‌ی جمهوری خواهان مدرن، جهان‌شمول کردن مفهوم شهروندی بود. جمهوری خواهان می‌کوشیدند شهروندی را مستقل از جنسیت، نژاد و طبقه‌ی اجتماعی برای همگان قابل اطلاق بدانند. جمهوری خواهان سوسیالیست برای مبارزه با نابرابری‌های طبقاتی از مفهوم شهروندی جهان‌شمول استفاده کردند. بعدها تمرکز کلاسیک‌ها بر دولت-شهر جای خود را به دولت-ملت داد.

حداقل یکی از مشکلاتی که سیاست سرخ-سبز ممکن است با جمهوری خواهی داشته باشد از این قرار است: آیا ایده‌ی شهروندی جمهوری خواهانه از آن حیث که شهروندی را با عضویت در یک دولت ملی پیوند می‌زند، بیرون‌گذارنده و حذف‌کننده نیست؟ از همین منظر آیا چنین فلسفه‌ی نسبتاً متحجر و ارتجاعی‌ای در تضاد با خصلت فراملی سیاست سرخ-سبز قرار نمی‌گیرد؟

به این پرسش می‌توان از این منظر پاسخ گفت که مدل شهروندی جمهوری خواهانه تا چه حد می‌تواند به کنشگری و طرحی نهادی در سطح فراملی کمک کند. سنت جمهوری خواهی قطعاً منابع مفیدی را نه‌تنها در مورد شناخت نقاط ضعف نهادهای موجود بلکه برای فکر کردن به گزینه‌های بدیل ارائه می‌دهد. از بسیاری جهات می‌توان گفت که هدف ضمنی اغلب فعالیت‌های فراملی سرخ-سبز، تلاش برای بازسازی نظم جهانی همچون نوعی سیاست جمهوری خواهانه است.

نگرانی کنشگران نسبت به نظم جهانی فعلی اغلب بازتاب نگرانی‌های جمهوری خواهان از انقیاد افراد به قدرت‌های خودسرانه و سلطنتی‌اند. کنشگری به خودی خود می‌تواند راهی باشد برای بیداری یا ایجاد قسمی مردم جهانی<sup>۱۵</sup> است که می‌توانند نهایتاً سوژه‌ی دموکراسی جمهوری خواهانه‌ی جهانی باشند. تلاش‌های اخیر دانشگاهیانی نظیر دیوید هلد برای نظریه پردازی درباره‌ی «دموکراسی جهان وطنی» و «شهروندی جهان وطنی»، مدیون ایده‌های جمهوری خواهان مدرن از دموکراسی و شهروندی است (Held, ۲۰۰۶).

<sup>۱۵</sup> Global demos

با الهام از تصور بلک برن از «سوسیالیسم پیچیده» ما باید به «جمهوری خواهی پیچیده» فکر کنیم. شهروندی مکان واحدی نخواهد داشت بلکه مکان های متکثری در سطوح مختلف دارد. باید گفت که این به هیچ وجه ایده‌ی جدیدی در سنت جمهوری خواهی نیست. ویلیام جیمز لینتون ۱۶ در کتاب *جمهوری انگلیسی* اش در دهه‌ی ۱۸۵۰ که متأثر از آراء جوزپه مازینی و جنبش فراملی «اروپای جوان» بود، مشخصاً در مورد چنین تصویری از شهروندی بحث می کند.

در مورد حق عضویت در دولت-ملت چه می توان گفت؟ نگرانی جمهوری خواهان درباره‌ی آزادی به مثابه عدم سلطه دست کم دو دلیل منطقی در نقد کنترل مهاجرت ارائه می دهد. نخست، چنین کنترل هایی به خودی خود می توانند به معنای انقیاد افراد به قدرت خودسرانه باشند. و دوم این که چنین کنترل هایی فرصتی را که مردم برای فرار از قدرت خودسرانه دارند، کاهش می دهد. این بدان معنا نیست که جمهوری خواهان باید از سیاست مرزهای باز حمایت کند یا به این معنا که سیاست مرزهای باز سیاست درست است. بلکه به این معناست که جمهوری خواهی لزوماً با سیاست مرزهای بسته یا سیاست های مهاجرتی فعلی دولت ها همراه نیست.

البته همچنان که ما به دنبال جهانی سازی دموکراسی جمهوری خواهانه هستیم، تنش ها و تضادها نیز خودشان را آشکار می کنند. مثلاً در هر دنیای سیاسی ای که فکرش را بکنید، تقاضا برای مرزهای باز و افزایش درآمد شهروندان احتمالاً موضوعات تنش زایی اند (با فرض این که شهروندان جدید نیز واجد شرایط درآمدزایی چون یک شهروند باشند). تقریباً می توان گفت ما در عمل با سبک سنگین کردن کثیفی مواجهیم. اما این مشکل خاص جمهوری خواهی نیست. بلکه انعکاس تنش میان عدالت «داخلی» و «جهانی» است که هر سیاست سبز-سرخ نیز احتمالاً با آن مواجه است.

جمهوری خواهی منابع مفیدی برای فهم این که اساساً سیاست سبز-سرخ چیست یا چه باید باشد ارائه می دهد. البته که جمهوری خواهی عصای جادو نیست که بتواند تمام مشکلات مرتبط با چنین سیاستی را با چشم برهم زدنی از میان بردارد.



مقاله‌ی بالا ترجمه‌ای است از:

<https://www.redpepper.org.uk/the-future-left-red-green-and/>

### منابع

- Blackburn, Robin, *Banking on Death – Or, Investing in Life: The History and Future of Pensions* (London, Verso, ۲۰۰۲)
- ['Pressing the Limits'](#), *Red Pepper*, December ۲۰۰۸/January ۲۰۰۹
- *Using Pensions for Social Control of Capitalist Investment* (London, Verso, forthcoming)
- Cohen, Joshua, 'The Economic Basis of Deliberative Democracy', *Social Philosophy and Policy* ۶, ۱۹۸۹, pp ۲۵-۵۰
- Fung, Archon, and Erik Olin Wright, eds, *Deepening Democracy* (London, Verso, ۲۰۰۳)
- Glasman, Maurice, 'An Embedded Economy', in James Purnell and Graeme Cooke, eds, *Open Left* (London, Demos, forthcoming)
- Held, David, *Models of Democracy*, chapter ۱۱ (Cambridge, Polity, ۲۰۰۶)
- McLean, Iain, *What's Wrong with the British Constitution?* (Oxford, Oxford University Press, ۲۰۰۹)
- Nabulsi, Karma, *Traditions of War* (Oxford, Oxford University Press, ۱۹۹۹)
- Paine, Thomas, 'Agrarian Justice', in Michael Foot and Isaac Kramnick, eds, *The Thomas Paine Reader* (Harmondsworth, Penguin, ۱۹۸۷ [۱۷۹۷]), pp ۴۷۱-۴۸۹
- Pettit, Philip, *Republicanism: A Theory of Freedom and Government* (Oxford, Oxford University Press, ۱۹۹۷)
- Raventós, Daniel, *Basic Income: The Material Conditions of Freedom* (London, Pluto, ۲۰۰۷)
- Rousseau, Jean-Jacques, translated by Maurice Cranston, *A Discourse on Inequality* (Harmondsworth, Penguin, ۱۹۸۴ [۱۷۵۵]).
- Translated by Christopher Betts, *The Social Contract* (Oxford, Oxford University Press, ۱۹۹۴).

- Skinner, Quentin, *Liberty Before Liberalism* (Cambridge, Cambridge University Press, ۱۹۹۸)
  - Smith, Graham, *Democratic Innovations: Designing Institutions for Citizen Participation* (Cambridge, Cambridge University Press, ۲۰۰۹)
  - Tawney, R H, *Equality* (London, Allen and Unwin, ۱۹۶۴ [۱۹۳۱])
  - Wainwright, Hilary, *Reclaim the State: Experiments in Popular Democracy* (Seagull and Chicago University Press, ۲۰۱۰, updated paperback)
  - White, Stuart and Leighton, Dan, eds, *Building a Citizen Society: The Emerging Politics of Republican Democracy* (London, Lawrence and Wishart, ۲۰۰۸)
- Wright, Erik Olin, *Envisioning Real Utopias* (London, Verso, forthcoming)